

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

بداية المصطلحات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الاحد بذاته وكبرايه الواحد بصفاته واسمايه والصلوة على قلبه
بذاته مع جميع صفاته بعد فنايه عن الكل محمد الذي وفق جوامع الكلم ليكمل
بها طويف الامم ويعلم جميع الخلايق لطايف الحكم وعلى آله واصحابه الذين كشفوا
الحجب عن جمال وجهه الباقي اما بعد سبب تا ليف اين مختصر آن بود كه والدين
فقر رزق الله وكننا العمل بما فيه بنا بر حسن ظني كه ايشان را باين فقر بود امر كردند
باين فقر كه بايد كه براي جيزي نويسي از سخنان اهل الله كه عمل باين سبب وصول
بمقامات علية وحصول علوم حقيقيه كه خارج از طور نظر واستدلال است كود
كَمَا قَالَ الْبَيْتِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمَ اللَّهِ عَلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ
وامثال اين امر من فقر را واجب نمود چرا كه ادب با حضرت ربوبيت مقتضي
اينست زيرا كه وصول اثر ربوبيت حق باين فقر و لا بواسطه ايشانست
وَقَالَ بَعْضُهُمْ فِي تَحْقِيقِهِ إِذَا دَانَ حَضْرَتِ رَبُّوَيْتِ أَنْتَ كَمَا مَظَاهِرِي كَقَوْلِ
اثر ربوبيت كرده اند تعظيم ايشان از حيثيت مظهرت واجب دانند زيرا كه
اين تعظيم نيز حكيم وَاَلَيْهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ عَايِدًا بِأَنَّ حَضْرَتِ وَذَكَرُ كَرْدِ شَدِيدِ
مختصر جيزي را كه سبب حصول معرفت شود و ملتس از ناظر آن دين مختصر آنكه مؤلف
در ميان نه بنسند و او را در قبضه تصرف چون قلم در دست كابت دانند

و چون

و چون او را در ميان نه بنسند در زمر آن طآيفه داخل شوند كه علوم ايشان
از حق بي واسطه حاصل شده است زيرا كه وجود مجازي را پيش ايشان حكم
عدمست كَمَا قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِينَ مَخَاطِبًا لِأَهْلِ النَّظَرِ أَخَذْتُمْ عُلُومَكُمْ عَنِ الرَّسْمِ
بَيْتًا عَنْ مَيْتِ وَأَخَذْنَا عُلُومَنَا مِنَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَمَنْ كَانَ وَجُودُهُ
مُسْتَقَادًا مِنْ غَيْرِهِ فَحُكْمُهُ عِنْدَنَا حُكْمُ اللَّاشِيءِ فَلَيْسَ لِلْعَارِفِينَ مَعْوَلٌ غَيْرَ اللَّهِ الْبَنِيَّةِ
بِاللَّهِ اسْتَعِينُ وَعَلَيْهِ اتَّوَكَّلُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مفسران گفته اند مراد از اين عبارت ايجا
معرفتست چرا كه عبادت تعلق با اعمال ظاهر دارد و اگر حمل بظاهر كنند راست
بنايد زيرا كه مراد از خلقت مجرد اعمال ظاهر نيست بلكه اعمال ظاهر تابع معرفتست
و مقصود بالذات اوست و بعضي از صوفيه ليعبد و زرا بر حقيقت خود گذاشته
اند چرا كه عبادت نزد ايشان متناول اعمال ظاهر و اعمال باطنست و معرفت
از اعمال باطني است پس احتياج بدين تاويل نباشد و انفاست مجموع محققان
كه معرفت حاصل نميشود بي متابعت پيغام صلي الله عليه وسلم و متابعت كردن
او موقوفست بر دانستن آن چيز كه متابعت مي بايد كرد پس بنبي راصلي الله عليه
وسلم قوليست و فعلی است و حالی است و قول و تعلق بزبان او دارد و فعل
او تعلق بظاهر دارد و حال و تعلق بباطن دارد و متابعت مر نبي راصلي الله عليه
وسلم در قول آنست كه بر زبان آخيه خلاف شرح اوست و در مثل عنيت و دروغ
و سخني كه سبب ايندای ملهاني باشد و غير آن و اگر كويد چيزي كه سبب نورانيت
دل او گردد مثل قرآن خواندن و ادعيه مأثوره كه ثابت شده است از حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم و ترغیب کردن بندگان خدا بر متابعت شریعت
او و باید که در خواندن قرآن و ادعیه چنان کند که زبان او معتبر باشد از آنچه
در دل دارد و اگر نه چنین باشد شاهد زوست و اگر محی است در خواندن
قرآن باید که دل و اعتقاد کند که کلام خداست عزوجل و از سر تعظیم شروع
کند و متابعت او مرئی صلی الله علیه وسلم در فعل آنست که ظاهر خود را فرزند
بشریعت او گرداند و ترک سنن و آداب او نکند و با مقدار که ترک متابعت او
کند او را نقصانی واقع میشود و معاونت کردن برادران مؤمن بدست
و سایر جوارح در چیزی که ایشان محتاج بآن چیزند نور و صفا است
علی الخصوص معاونت طایفه که ایشان را توجه بخنای حق باشد زیرا که ایشان را
حضرت حق از برای محبت خود ظاهر گردانیده است و دوست میدارد که ایشان
علی الدوام توجه بخنای او باشد چرا که درین حال ایشان آینه جمال غایب است
و ایشان را بواسطه بشریت توجیه باکل و شرب و مسکن و لباس واقع می شود
و درین حال بقدر تعلق بخنای در آینه دل ایشان ظاهر می شود و بقدر غلبه
از شهوات آن جمال دور می افتد هر ان صاحب دولتی که حضرت حق سبحانه توفیق
آن دهد که محتاج الیه ایشان از کفایت کند او را از معانی ایشان نصیب تمام است
از برای آنکه چون محتاج الیه ایشان بدست آید دل ایشان را رجوع بجمال خود
میشود پس گویا همچنانست که دل ایشان را متوجه حق گردانیده است
و ازین بهتر در حقیقت این سخن آنست که این مرد کفایت کننده محتاج الیه مظهر
اثر اسم الکافی گشته است بشرط آنکه از جهت صدور این صفت شاکر باشد چرا که

شکر

شکر درین حال دلیل است بر آنکه او خود را در میان ندیده است و در حدیث
وارد است که هر که متخلق بپکی از اخلاق الهی شود آتش دوزخ را با وی کاری
نیست و باطن او را صلی الله علیه وسلم مراتب است از نفس و دل و سر و غیر آن
در هر مرتبه ازین مراتب او را حضرت حق کالی عطا کرده است مناسب آن مرتبه
و متابعت او را و صلی الله علیه وسلم درین مراتب حاصل نمیشود مادام که
نمیداند که درجه چیزی متابعت می باید کردن اگر چه دانستن مراتب معنوی
نبی صلی الله علیه وسلم علی حسب الحال در وسع هیچکس از انبیا و اولیا
نیست لیکن هر کسی را بقدر متابعت او و ظاهر نبی صلی الله علیه وسلم از کمالات
نبی نصیب است و متابعت او مرئی صلی الله علیه وسلم در مرتبه نفس
آنست که مخالفت هوای او کرده شود و باز داشته آید از آنکه میل بخیری کند
که خلاف شرعست و چون مداومت برین کرده شود نفس متابع را بنفس
او صلی الله علیه وسلم مناسبت حاصل شود و بقدر مناسبت از صفات
نفس و نفس متابع جذب کند همچنانکه فیتله که دود آرد و او را بواسطه
دود با آتش مناسبت است بواسطه مناسبت آتش را جذب کند و بقدر
آنکه از صفات او جذب کند با مقدار از درجه تقلید ترقی کند و علی هذا القیاس
در هر مرتبه که متابعت می کند او را بقدر متابعت مناسبت بآن مرتبه حاصلست
و بقدر مناسبت بآن مرتبه از کمالات آن مرتبه او را نصیب است و چون
متابعت بجمال رسد بحکم قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ حَق
حق او را دوست گیرد و محرم اسرار خود گرداند اگر چه در حقیقت این دوستی

عاید حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم زیرا که دوست داشتن
حق او را بواسطه انصاف بصفات بنوی است اگر چه استعداد انصاف
او محض فضل و کرم است و چون نیک در نگرانی حضرت حق در هر مرتبه از مراتب
جز خود را دوست نداشته است بجهت و بجهت آنچه اقرار است بیز
پرده مکر خویش را خردا برست زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه
لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده خود در ویست پس در حقیقت خود را
دوست داشته است و حضرت حق در آینه وجودات انبیا و اولیا بمقدار
استعداد ایشان بذات و صفات تجلی کرده است و هر آینه را که استعداد
پیش ظهور آثار تجلیات در تمام تر بواسطه این بعضی از انبیا را فضل است
بر بعضی و لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ الْآيَةِ اشارت باین فضیلت
چون استعداد آینه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل از مجموع بود و ظهور
آثار تجلیات ذات و اسما و صفات در و اتم از مجموع ظاهر شد و چون امت را
بواسطه متابعت از مجموع نصیب است خَلَعْتَ كُنْتُمْ حُرَّامَةً راد بر ایشان
پوشانیدند و از بخواست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود و لَقَدْ تَمَّقَى اَتْنَا
نَبِيًّا اَنْهُمْ كَانُوا مِنْ اُمَّتِي حِرَاكَةً ايشان دانسته بودند که او اکل همه است و او را
کمالیست که دیگر از انبیا بود و نیز دانسته بودند که حصول این باز بسته بمتابعت
اوست علوهت ایشان آن تقاضا کرد که این کمال نیز ایشان را باشد و چون این
معلوم شد که بی متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هیچ مرتبه از مراتب
علیه نمی توان رسید پس باید دانست که متابعت او علی حسب الکمال در آنست

که دل

۲۴۹
که دل را بغير حق بهیچ چیز تعلق نباشد و انقطاع از علایق و عوایق بالکلیه
بی محبت حاصل نمی شود و اگر چه محبت از مواهب است لیکن ظهور این موهبت
بدریج بمحصول شرایط است و سرمایه این خالی کردن دست از هر چه جزو است
و این را طریق است و آن آنست که ابتداء نام محبوب را میگوید و بدل
می اندیشد که این نام ویست و این چنان باید که هیچ لحظه غافل نباشد
تا چنان گردد که در دل او عوض حدیث نفس همین اندیشه ماند چون
چنین گشت باید که ترک نکند و بر همین مداومت کند تا چنان شود که ازین
اندیشه لذتی بدل وی رسد و بر همین مداومت میکند تا غایتی که دل او از
مجموع لذات منقطع شود الا این لذت و درین حال تعلق دل او بغير و بجز
دیگر نباشد و همگی دل او مشغول او کرد و چنانچه او خواهد که بشکلف بجز
دیگر محبت تعلق دهد نتواند و درین حال او را مرتبه مکالمه و مناجات دست
دهد چنانچه اگر سخنی گوید با او گوید و در هر چه نظر کند گوید که او را می بیند
از بس که دو دیده در خیالت دارم در هر چه نظر کنم تویی پندارم و او
درین مرتبه حضوری بی غیبت حاصل شود و دیده دل او را نوری دهد
از جمال خود تا بدان نور مشاهده جمال او کند و کوشی دهد که از او شنود و زبان
دهدش که با مناجات کند و چون چنین شود اشتغال ظاهری از علاقه معنوی
مانع نیاید زیرا که بیاطن بجز سجانه پیوسته در مشاهده و مناجات است
و بظاهر خلاق و بلوغ ساکد اشارت باینست کما قالت رابعة رضوانه علیها
اِنِّي جَعَلْتُكَ فِي الْفُؤَادِ مُخَدِّئِي وَ اَجَبْتُ جِسْمِي لِمَنْ اَرَادَ جُلُوسِي

فَالْجِسْمُ مِنَ الْجَلِيسِ مُؤَانِسٌ وَجَبِيْبٌ قَلْبِي فِي الْفَوَادِ اَنْبَسِي اَز درون
سواشنا و از پیرون پیکانه و ش اچنین زیباروش کم می بود اندر
جهان هر ان صاحب دوتی که در دنیا دل و را ایچنین تعلق بخیر سجا
حاصل شود چون روح او از بدن جدا شود او را اتصالی دهت بی هیچ
مانعی چرا که دل در حال حیات اگر چه او را وصول حاصل می شود ولیکن بقضا
بشریت گاه گاه حجاب رقیق مردل را حاصل میشود و بعد از انقطاع روح
از بدن حجابی که بواسطه بشریت می بود نماند پس اتصالی بی مانع بعد از
انقطاع روح از بدن دست دهد و این را تمثیلی است و آن آنست که اگر
مردی را خواهند که شیفته صاحب جمالی سازند طریق آنست که بگویند
فلان شهر یاد فلان محله صاحب جمالی چنین و چنین است تومی باید که او را
دوست داری زیرا که در دوستی او بسی لذت است و او را بجز شنیدن
میل شود بدوست داشتن او چرا که آدمی محبوبست بدوستی چیزی که لذت
وی در آنست ولیکن او نمیداند که دوستی او بجهت طریقی حاصل می شود طریقه
او آنست که بگویند که دوستی او باین طریق حاصل می شود که نام او را بسیار
گویند و دل را بغیر او بچیزی دیگر مشغول نکرده اند و چون چنین کند او را با میل
حاصل شود و چون بر همین صفت مداومت کند میل او زیاد شود لذتی
او را ازین میل حاصل شود و چون لذت حاصل شود میل او بیشتر شود و چون
این علاقه از دست ندهد اختیارش از دست رود چنانچه اگر خواهد و اگر
نخواهد او را دوست دارد و چون آنجا رسد چنان شود که همگی دل او را دوست

کرد و هیچ اندیشه غیر نماند و از غایت مشغولی محبوب نام محبوب را نیز فراموش
و درین حال سلطنت محبت بر او استیلا آرد و طریقی خود را که محبت محبوبست
بر نک خود که وحدت صرفست ظاهر کردد و چون معلوم شد که حصول محبت
بمشغول شدن بنام اوست بدانکه افضل از کار ذکر لا اله الا الله است زیرا
که این کلمه مرکب از نفی و اثباتست حجابی بنده را حاصل شده است بواسطه
انتقاس صور کونیه است در دل و درین انتقاس اثبات غیر است و نفی حق
بس قرب حاصل نشود بی رفع حجاب و آن آنست که اثبات حق کنی و نفی غیر همچنانکه
مفهوم این ذکر است بس که مبتدی خواهد که مشغول شود باید که امل را کوتاه
کند و حصر کند حیات خود را بر نفسی که وی در آنست و درین نفسی که آخر آنست
خود دانسته است بذکر لا اله الا الله باین طریق مشغول شود که در لا اله الا
غیر حقست از دل دور کند و در لا اله الا الله حق عزوجل را بمعبودی و محبوبی ملاحظه
کند چنانکه هر باری که لا اله الا الله گوید بدل گوید که نیست هیچ معبودی
مگر حق و باید که چنان مشغول شود که هیچ ترک نکند و در همه حال باین مشغول
باشد و اگر ناکاه غافل شود باید که چنان شود که اگر مردی در تری با قیمت کم کند
ناکاه یادش آید چه حال شود او را نیز همان حال شود و شدن این حال دلیل
بر متاثر شدن دل او از ذکر و چون برین مداومت کند بدرجه رسد که اگر او
ترک کند دل او مشغول است و باین بسنده نکند و مشغول باشد تا بدرجه
رسد که یا در حق بر چیزهای دیگر غالب شود و همچنین مداومت کند تا بدرجه
رسد که همگی دل او مشغول حق سجان شود و این وقتی باشد که سلطان محبت

بر دل او استیلا آرد و دل را از محبت غیر خالی گرداند و چون چنین شد که
دل او را بغیر حق تعلق نماید تعلق او بخود درست شود و اگر سخنی گوید با او گوید
و در مرتبه نظر کند او را پندارد زیرا که حضرت حق سبحانه دل را چنان آفریده است
که بی تعلق نباشد و چون تعلق او از غیر منقطع شود هر آینه تعلق او با حق واقع
شود اگر خواهد و اگر نه و همچنین دل را با تکلم و سمیع و بصیر است و چون گویایی
و شنوایی و بینایی او از غیر منقطع شود هر آینه با او گوید و از شنود و او را پند
و پیوسته با حق در مرتبه مناجات باشد و درین مرتبه ذکر صفت ذاتی دل
گردد و حقیقت ذکر که منزله از حرف و صوت است با جوهر دل یکی گردد و هکوی
دل دوست گیرد و فرقت میان آنکه ممکن دل دوست گیرد و میان آنکه یاد دوست
گیرد و آنکه ممکن دل دوست گیرد نتیجه محبت مفرط بود که آنرا عشق خوانند و از
بدرجه ترقی کند که هستی موهوم ذاکر در هستی حقیقی مذکور شود و اینجا بود
که ذاکر عین مذکور گردد و ذاکریت مبدل بمذکوریت شود و حقیقت لایذکر
الله الا الله آشکارا شود و چون هستی موهوم خود را نیست پند هستی
مجموع اشیا را نیز نیست بیند **سِرُّ كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ** آشکارا گردد
و جمال **لِيَوْمِ الْمُلْكِ** **لِيَوْمِ بَلَاءِ الْوَاٰحِدِ الْقَهَّارِ** نقاب از چهره برگیرد و چون معلوم
شد که متابعت سبب حصول این مراتب عیله است بس اگر مبتدی خواهد که پنخیر
سعادت او را زود دست دهد باید که همنشینی با طایفه کند که ظاهر
ایشان مطابق شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و باطن ایشان
بواسطه متابعت او در مرتبتهای که ذکر کرده شد مظهر کالاتا و کشته باشد جل

که

که حضرت حق جل جلاله در اجنان آفریده است که با هر که همنشینی کند از
صحت او متأثر شود و این خود بذوق پیش همه معلوم است که اگر کسی
پیش ماتم زده می نشیند و نیز غمگین میشود و اگر نیز پیش مردی می نشیند
که بسط بر و غالب است او را نیز همین صفت غالب میشود و اگر مداومت
بصحت هر یک از این دو کس کند که ایشانرا این دو صفت غالبست او را
نیز همین دو صفت غالب شود و این از کمال قابلیت دست و اگر این قابلیت
او را نبودی حصول کالاتا ممکن نبود پس همچنین هر کس که همنشینی با این
طایفه کند باطن او متأثر شود از باطن ایشان و او را میلی بخوبی سبحانه حاصل
شود و بقدر میل انقطاع از ماسوی شود و بمقدار انقطاع میل او زیاد شود
هر چند میل پیش انقطاع بیش و هر چند انقطاع بیش میل پیش تا بدرجه
رسد که او را هیچ تعلق نماند و درین حال بهمکی خود متوجه حق گردد و کس باشد
که او را در یکی صحبت بل که در یک لحظه در صحبت این طایفه این دست دهد
که باطن او بالیکله از غیر منقطع شود و چون باطن او بالیکله منقطع شود بکلیه
خود متوجه گردد و وصول در مرتبه از مراتب اشارت باینست **اِنَّكَ**
بِتَبْرِزٍ تَرِيْدُ يَكْتُمُ شَمْسٍ دِيْنِ طَعْنَةٍ زَنْدٍ بَرْدِ هَمَّةٍ سَخْرَةٍ كَنْدٍ بَرَجَلٍ ولیکن
ثبات برین کار مشکست و بعضی از مشایخ گفته اند وصول بخوبی آسانست
ولیکن ثبات بر او مشکست زیرا که در آن حال که باطن او از غیر مجرد شود
او را وصول بخوبی حاصل شود چرا که او بی تعلق نمی تواند بود چنانکه ذکر کرده شد
ولیکن گاه باشد که او را شعوری بوصول نشود از غایت در وقت آن حال وضعف

استعداد و گاه باشد که شعوری بوصول شود از قوت استعداد
و ثبات برین تعلق بدوام صحبت و نگاه داشت آداب ایشان دارد
ظاهر و باطنا و اگر ادبی را از آداب ترک کند بسبب این از دل ایشان دور
افتد و چون از دل ایشان دور افتد او را آن حال نماند چرا که آن حال او را
از دل ایشان فایض شده بود بواسطه رابطه که دل او را بدل ایشان
بود چون رابطه نماند آن حال نماند و سبب این بود که بسیاری از کسانی که
ایشان را ذوقی از صحبت این طایفه حاصل شده بود نماند
بج عنایات حق و خاصان حق کرمک باشد سیاهتشن ورق

والله اعلم بالله الحمد
والمنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله فياض الحكم والمواهب وموصل الطالبين الى المطالب والصلوة
على حبيبه الذي حلاه بعلو الهمة واخرازا المراتب وفازا بتباعه في اتباعه
بجميع المقاصد والمآرب بدانکه این فقیر را بسی شغف می
بدانستن معانی رباعی قطب الاولیا سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس الله
روحه و رباعی اینست حورا بنظاره نکارم صف زد رضوان
ز تعجب کف خود بر کف زد آن خال سیه بران رخان مطرف زد ابدال
ز بیم چنگ بر مصحف زد و این فقیر مستمدا از ارواح مقدس ایشان می
اما بواسطه اشغال کونیه از تفکر و استکشاف معنی او ذهول شده بود
درین مدت شنیده شد که حضرت امیر الامرا جلال الدین امیر یازید زاد الله
توفیقه لا عانة الملمین از بعضی عزیزان تحقیق معنی این رباعی میخواستند
ایشان آن معانی را که بعضی از ارباب تحقیق نوشته اند نقل کرده اند اگر چه
آن معانی بس شریفست اما تعطش این فقیر بجانی این رباعی باین مقدار
تسکین نیافت زیرا که خواندن این رباعی بر سر بیمار ازین معنی نظر بهمین این
فقیر دور می نمود اگر چه در حد ذات خود مستقیم خواهد بود و همچنان در
انتظاری بود نگاه حضرت فیاض حقیق جل ذکروه و عم انعام بر مقتضای
من ادام قرع باب یوشکان یفتح بردل من فقیر معنی افاضه کرده که او را

